

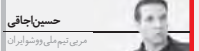
گزارش



آرامش تهارا است

چراکه چاره‌ای وجود ندارد و مثل این می‌ماند که در بیست‌وی هفتاد روزهای اخیر که در تهران دیده می‌شود و هیچ راه فراری هم وجود ندارد. بنابراین گاهی با خود به این نتیجه می‌رسیم که از این معطل‌نشده‌ها (۱) به چیزی فکر نکنیم. هر قدر هم که می‌توانیم عجلت را جویا شویم، عجلت پیدا نمی‌کنیم. ترافیک مثل راه دور فوتبال است و وقتی راه را با اسلام می‌کنند، دیگر چیزی تغییر نمی‌کند. ترافیک دقیقا مثل راه

چراکه چاره‌ای وجود ندارد و مثل این می‌ماند که در بیست‌وی هفتاد روزهای اخیر که در تهران دیده می‌شود و هیچ راه فراری هم وجود ندارد. بنابراین گاهی با خود به این نتیجه می‌رسیم که از این معطل‌نشده‌ها (۱) به چیزی فکر نکنیم. هر قدر هم که می‌توانیم عجلت را جویا شویم، عجلت پیدا نمی‌کنیم. ترافیک مثل راه دور فوتبال است و وقتی راه را با اسلام می‌کنند، دیگر چیزی تغییر نمی‌کند. ترافیک دقیقا مثل راه



حسین جافی

عجلت در ترافیک هستم به این فکر می‌کنم که برای راهی از این گرفتاری چه کاری از دستم برمی‌آید و بعد از اندک زمانی درمی‌یابم که کاری از دستم بر نمی‌آید و سعی می‌کنم آرامش خود را حفظ کنم. قطعاً می‌توانم وقتی در ترافیک گیر کرده‌ام، کاری غیر از صبر از دستم بر نمی‌آید.

امروز با سعدی شیراز



برون از رمق در حیاتش نیافت چو جیل اندر آن بست دستار خویش سنگ ناتوان را دمی آب داد که داوور گناهان از او عفو کرد وفا پیش گیر و کرم پیشه کن کجا گم شود خیر با نیکمرد؟ کجا گم شود خیر با نیکمرد؟ کجا گم شود خیر با نیکمرد؟ کجا گم شود خیر با نیکمرد؟ کجا گم شود خیر با نیکمرد؟ کجا گم شود خیر با نیکمرد؟

یکی در بیابان سگی تشنه نیافت کله دلو کرد آن پسندیده گیش به خدمت میان بست و بازو گشاد خیر داد پیغمبر از حال مرد الا گر جفا کردی اندیشه کن یکی با سگی نیکویی گم نکرد کرم کن چنان کت بر آید ز دست به قنطار زر بخش کردن ز گنج برد هر کسی باز در خورد زور

برش

دیدارهای محرمانه

اکازونایشی گورو



جناب لرد می‌نستند و سماع‌های از گرم بحث می‌شدند. دیدار بعضی از مهمان‌ها در حقیقت به قدری محرمانه بود که بنده دستور داشتم ترتیب بدهم که خدمه به هویت آنها بی نبرند و در بعضی موارد حتی چشمشان به آنها نیفتد. ولی با کمال افتخار و قدردانسی عرض می‌کنم که جناب لرد در این دیدار هرگز سعی نکردند که چیزی را از چشم هر برمن جناب لرد کنند. بنده سوار مکرری را به خاطر دارم مسالنه بحران امان می‌فرمودند. آقایان قدرتمند و مشهور مرتبا به سرای دارلینگتن تشریف می‌آوردند. از جمله به خاطر دارم کسانیکه مثل لرد دانیلز، پروفیسور منارد کینز، نوسنده معراج جی و لرد و اشخاص دیگری که حضور محرمانه سر می‌زدند از آوردن اسمشان خودداری می‌کنم. اینها با

عقبه بنده این است که حتی بدون این خبر تاسف آور هم لرد دارلینگتن همان خط مشی خودشان را دنبال فرمودند. از روی خاتمه دادن به این بی عدالتی و محنت بی خدی در وجود ایشان رخنه کرده بود که آغاز راه دیگری برایشان مقدر نبود. به این ترتیب در هفته‌های بعد از مرگ هر برمن جناب لرد هر روز ساعت‌های بیشتر و بیشتری صرف مسالنه بحران امان می‌فرمودند. آقایان قدرتمند و مشهور مرتبا به سرای دارلینگتن تشریف می‌آوردند. از جمله به خاطر دارم کسانیکه مثل لرد دانیلز، پروفیسور منارد کینز، نوسنده معراج جی و لرد و اشخاص دیگری که حضور محرمانه سر می‌زدند از آوردن اسمشان خودداری می‌کنم. اینها با

شاتر



سور بز شمن آب سد تلپان، اما...

بارندگی‌های جنرور اخیر موجب سرازیر شدن آب به سمت سد تلپان، کامل شدن ظرفیت این سد شده است.



تفسیر مثنوی - بخش هفتم

قتل دروازه ایمان

است مثنوی براساس آنچه از اشعار مولوی و عموم عرفا و کسایی که به این مثنوی مقلدان می‌باشند می‌توان فهمید که این نوع شعر «ایده» است. باید توجه داشت که ایمان، فرآورده نیست، به این معنا چون فرآیند است. کاتبی و فروری می‌پذیرد. یعنی ما می‌توانیم بگوییم ایمان یک آسان، امروز به خدا زیاد شده و فردا ممکن است کم شود. امروز کم است و فردا ممکن است کم شود. لذا ایمان یک امر فرآیندی است. مولانا در باب ایمان مسائل زیادی را مطرح می‌کند. اما من تصمیم دارم که ایمان را به مثابه یک مفهوم اخلاقی (به واسطه وجود ایمان) در ۳ ساحت مورد بررسی قرار دهم و آنچه مورد معرفت شناسی آن را بیان کنم. اولاً ایمان، از نظر نگاه مولوی در حوزه نور، یک نعمت است. به همین دلیل، او توصیه می‌کند که ایمان مایه قول نباید قناعت شود. ذات ایمان نعمت و لوئیتی است. حصول ای قناعت کرده از ایمان، مولا تا در حوزه وجود شناسی ایمان، مولا تا به عوامل به وجود آورنده ایمان می‌پردازد. می‌گوید: «ای که ایمان تو نیست، تو را به هوا و هوس و نیکبند شوی». از جمله مواج ایمان تحقق پیدا می‌کند و ایمان باضعیف می‌شود. این بااین بود. تا هوا نازمست ایمان نازه نیست. کین هوا جز قن آن دروژه نیست. بنابراین، مولا معتقد است که دروازه ایمان، تنها یک فعل دارد و آن هم هوا و هوس است. مامی که این هوا را توار نه نگه داشته‌ای، از ایمان یا خبری نیست. پاهر روز ضعیف‌تر می‌شود. همچنین در بحث وجودشناسی، اشاره می‌کند که ایمان عامل دیگری هم دارد که می‌گوید اگر انسان در درون خود دم الهی را به وجود بیاورد، ایمان او موجود می‌شود. ایمان با تقویت می‌شود. چون پیمبر گشته مؤمن مژهرست از زمان خالی ناله گریست چون شود بر مطربش بنهد ز دستا، پر مشو که اسب دستاو خوشست تی شو و خوش باشی این صعبین آکر می‌لایین سر مستتاین منظور مولا تا از این آیات این است که اگر می‌خواهید ایمانتان از تقویت کنید، دلنار از میان دوانگشت خدا قرار دهید.



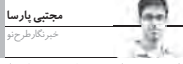
بهشام غیبی

اولین موضوعی که در وظایف اخلاقی مطرح می‌شود، مقوله ایمان است. پاره‌ای از الهی دان می‌گردند، معتقد بودند که با دو مقوله مواجه هستند: یک دسته مفاهیم اخلاقی چهار گانه که از اسطوره‌های مقدس است، مثل عدالت، حکمت و شجاعت و... و دسته‌ای دیگر به این چهار مقوله اضافه کردند. یکی از این سه مقوله اضافه شده، «ایمان بود» الهی دان مسیحی به این نتیجه رسیدند که اگر این سه مقوله را داشته باشیم و «حکمت» را به آنها اضافه کنیم، این مجموعه کامل خواهد شد. سایر مفاهیم اخلاقی، از دل این مجموعه بیرون خواهند آمد. مولوی البته چنین اعتقادی ندارد. در فلسفه اخلاقی مولانا، اینگونه بحث نشده است. او مشنا همه چیز را ایمان بداند. مولا ایمان را ذکر می‌کند و سایر مفاهیم اخلاقی را نیز مطرح می‌کند. اینجمله که بیشتر مطرح شده است، وقتی ما از دیدگاه مولانا به اخلاق نگاه می‌کنیم، طبیعتاً هر سه نظریه اخلاقی یعنی «فایده‌گرایی»، «فضیلت‌گرایی» و «وظیفه‌گرایی» در آن وجود دارد. اما براساس روابط چهار گانه اولین دسته از مفاهیم اخلاقی، به حوزه رابطه انسان با خدا بازمی‌گردد. جلال‌الدین مولانا، در حوزه رابطه انسان با خدا، چهار مقوله را مطرح می‌کند: «ایمان، امید، وفاداری و تجارت با حق». پیش از ادامه بحث، به این نکته اشاره کنیم که ما به این دلیل اینها را وظایف اخلاقی یادمی‌کنیم که در این موارد، «ایمان» و «امید» وجود دارد. حال آنکه است که مولوی این باید را به تعبیر عالمان علم اصول، به صیغه فعل (یعنی فعل امر) بیان کند، یا ممکن است که آن را به صورت یک جمله خبری بیان کند. اما از دل این جمله خبری، «اگر ایمان باشد، در عین حال، در وظایف اخلاقی، باید و نباید (امر و نهی) وجود دارد. اولین مقوله از مقولات چهار گانه وظایف اخلاقی مربوط به رابطه انسان و خدا، «ایمان» است. ایمان در لغت، به معنای «جهت‌رسانی انسان‌ها»

امروز به چی فکر می‌کنی؟

اگر انسان نابودند...

چنگیز و اسکندر نبود، نابالون، موسولینی و هتاری نبود. اگر انسان‌ها نبودند، برده‌داری به وجود نمی‌آمد که لگو شود. اگر انسان نبود، جنگ جهانی اول و دوم و شاید سوم جهان انسان را نمی‌گرفت. سربازانی که نام «خشم» بر یکدیگر می‌گذاشتند و از هیچ راه و ترندی برای کشتار هم سزای نداشتند. فرو گسار می‌کنند، در حالی که اگر در کسار هم، در یک خانه یا مدرسه بزرگ می‌شدند، برای هم جان می‌دادند و جان یکدیگر را نمی‌گرفتند. اگر انسان نبود، خشم و نفرت نبودند و غم و غصه و ششایه بود. اگر انسان نبود، زحمت، خستگی و تجاوری نبود. قتل، غارت، دروغ و مصلحتی نبود. دیگر کسی نبودند که یک شیشه یا ۷ نفر از راه زور به بینه‌دند و در رود سن بیاوردند. دیگر قتل عام زنان و مردان مسلمان الجزایری در پاریس نبود. اگر انسان نبود، بمب اتم نبود. هر ویشیما و تاکاکی حتی زایشی نبود که آمریکا بخواهد نباشد. حتی آمریکا کسی نبود. هم‌منظور که دهنم را مرور می‌کردم و پاسخ‌های زیادی می‌یافتیم. به امروز رسیدیم این روزها در جهان، روزهایی که نیاز به «هوس انسان» بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. اگر انسان نبود، افرادی به اسم خدا سر می‌زدند. اگر انسان نبود، دیگر دین‌داری نمی‌بود. ترس و وحشت نبود. در نهایت انسان‌ها، به نمانجی رسیدیم که پیش از این نمی‌توانستیم: اگر انسان‌ها نبودند، همه چیز خوب بود.



موجیب پارسا

امروز صبح طبق معمول هر روز با صدای «لام» گوشتم، از خواب بیدار شدم و طبق معمول هر روز، دم نمی‌خواست بلند شوم. از همان صبح به این فکر می‌کردم که تا چه زمانی باید با صدای زنگ و آلام گوشتم بیدار شوم. تا چند سال دیگر نمی‌توانم تا زمانی که می‌شود؟ هیچ به هنر ترتیب بیدار شدم اما پرسش‌هایم از خودم ادامه داشت و به این جا رسید که اگر نه تنها، من بلکه هیچ انسانی نبود، چه اتفاقی می‌افتاد؟ و جهان چگونه بود؟ اولین پاسخی که به این سوالات را اینگونه یافتم که اگر انسان نبود، قابلیت، هابیلی را نمی‌گفت و داستان خونبار انسانیت را اینگونه آغاز نمی‌کرد. در دست است که اگر انسان نبود، انسانیتی هم نمی‌بود. اما می‌روزم به این که اخلاقی انسان کشم هم نمی‌بود. دیگری سببگیری برای هدایت گمراهان، برگزیده نمی‌شد. دیگر کسی کشور گشایی نمی‌کرد و خون بی گناهی را نمی‌ریخت. اگر انسان نبود، فرون و مطایبی نبود که برای کلباسی دانشمندان از گرن برنند. جنگ‌های بزرگ و کوچک، کشتار زن و کودک، بزرگ و کوچک نمی‌بود. دیگر جنگ‌های مصلحتی و صلبی و امپراتوری‌های یونان و روم به وقوع نمی‌پیوست.

